



استاد شهید [ ] [ ] ... مخلصی م [ ] هری

# روشنفکری یعنی این بس!

اشاره:

استاد شهید مرتضی مطهری معتقد است در زمان ما بازخوانی هویت اسلامی با سیدجمال‌الدین اسدآبادی شروع می‌شود. سید جمال همان اندیشمند متفکری است که مصادیق اندیشه‌های ناب خود را در سفرهایش به شهرها و کشورها و ملل اسلامی و غیر اسلامی دید و همان تجربه‌ها مؤیدی شد بر اینکه صعود و پیشرفت ملل جهان تنها در پرتو اعتقادات دینی است و به تبع آن، انحطاط و سقوط آنان نتیجه پشت کردن و نادیده گرفتن آموزه‌های دینی است. این متفکر و اندیشمند مسلمان معتقد است جامعه مسلمان وقتی به پرتگاه زوال نزدیک می‌شود که یا از مسیر دین خارج شده باشد و یا در شناخت دین دچار اشتباه شود. آنچه در پیش روست، نظر و دیدگاه استاد شهید آیت ا... مرتضی مطهری، درباره نقش مهم و مؤثر سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری روشنفکران مسلمان و پایبندی او به اساس و بنیان دین اسلام است.

**بازگشت مسلمانان به اسلام  
نخستین از نظر سیدجمال به معنی  
بازگشت به قرآن و سنت معتبر و  
سیره سلف صالح است. سید در  
بازگشت به اسلام، تنها بازگشت به  
قرآن را مطرح نکرده است. زیرا او  
به خوبی می‌دانست که خود قرآن  
رجوع به سنت را لازم شمرده.**

بدون تردید سلسله جنبان  
نهضت‌های اصلاحی صد ساله اخیر  
«سیدجمال‌الدین اسدآبادی» معروف  
به افغانی است. او بود که بیدارسازی  
را در کشورهای اسلامی آغاز کرد:  
دردهای اجتماعی مسلمین را با واقع  
بینی خاصی بازگو نمود و راه اصلاح و  
چاره‌جویی را نشان داد.

نهضت سیدجمال هم فکری  
بود و هم اجتماعی. او می‌خواست  
رستاخیزی هم در اندیشه مسلمانان به  
وجود آورد و هم در نظامات زندگی  
آنها. او در یک شهر، یک کشور و  
حتی در یک قاره توقف نکرد. هر  
چند وقت در یک کشور به سر می‌برد.  
آسیا، اروپا و آفریقا را زیر پا گذاشت.  
در هر کشور با گروه‌های مختلف در  
تماس بود. همچنان‌که نوشته‌اند در  
برخی کشورهای اسلامی عملاً وارد  
ارتش شد، برای اینکه تا دل سپاهیان  
نفوذ نماید. مسافرت سید به کشورهای  
مختلف اسلامی و بازدید از آنها سبب  
شد که آن کشورها را از نزدیک بشناسد  
و ماهیت جریان‌ها و شخصیت‌های این  
کشورها را به دست آورد؛ همچنان‌که  
جهان‌پیمایی‌اش و مخصوصاً توقف  
نسبتاً طولانی‌اش در کشورهای غربی،  
او را به آنچه در جهان پیشرفته  
می‌گذشت و به ماهیت تمدن اروپا  
و نیت سردمداران آن تمدن  
آشنا ساخت. سیدجمال در  
نتیجه تحرک و پویایی،  
هم زمان و جهان‌خود  
را شناخت و هم به  
دردهای کشورهای  
اسلامی که

داعیه علاج آنها را داشت، دقیقاً آشنا  
شد.

سیدجمال مهم‌ترین و مزمن‌ترین  
درد جامعه اسلامی را «استبداد داخلی  
و استعمار خارجی» تشخیص داد و با  
این دو به شدت مبارزه کرد. آخر کار  
هم جان خود را در همین راه از دست  
داد. او برای مبارزه با این دو عامل فلیح  
کننده، آگاهی سیاسی و شرکت فعالانه  
مسلمانان را در سیاست، واجب و لازم  
شمرد و برای تحصیل مجد و عظمت  
از دست رفته مسلمانان و به دست  
آوردن مقامی در جهان که شایسته آن  
هستند، بازگشت به اسلام نخستین و در  
حقیقت، حلول مجدد روح اسلام واقعی  
را در کالبد نیمه مرده مسلمانان، فوری  
و حیاتی می‌دانست؛ بدعت زدایی و  
خرافه‌شویی را شرط آن بازگشت  
می‌شمرد؛ اتحاد اسلام را تبلیغ می‌کرد؛  
دست‌های مرئی و نامرئی استعمارگران  
را در نفاق افکنی‌های مذهبی و  
غیرمذهبی می‌دید و رو می‌کرد.

### دو امتیاز

از خصوصیات برجسته سیدجمال  
این است که در اثر آشنایی نزدیک با  
جامعه شیعه و جامعه سنی، تفاوت و  
دوگانگی وضع روحانیت شیعه را با  
روحانیت سنی به خوبی درک کرده  
بود. او می‌دانست که روحانیت سنی  
یک نهاد مستقل ملی نیست و در مقابل  
قدرت‌های استبدادی و استعماری،  
قدرتی به شمار نمی‌رود؛ روحانیت  
سنی، وابسته به حکومت‌هایی است  
که خود، قرن‌ها آن را به عنوان «اولوا  
الامر» به جامعه معرفی کرده است. لهذا  
[سیدجمال] در جامعه تسنن به سراغ  
علما نمی‌رفت؛ مستقیماً به سراغ خود  
مردم می‌رفت. از نظر او علمای دینی  
سنی از جهت اینکه بشود به عنوان  
پایگاه ضد استبداد و ضد استعمار از  
آنها بهره جست، امتیاز خاصی ندارند؛  
مانند سایر طبقاتند.

ولی روحانیت شیعه چنین نیست.



**رواج اندیشه قومیت پرستی و ملیت پرستی و به اصطلاح ناسیونالیسم در کشورهای اسلامی با وسوسه استعمار (توسط روشنفکران) تبلیغ شد و همچنین سیاست تشدید نزاع‌های مذهبی شیعه و سنی و همچنین قطعه قطعه کردن سرزمین اسلامی به صورت کشورهای کوچک و قهرا رقیب، همه برای مبارزه با آن اندیشه ریشه کن کننده استعماری، یعنی «اتحاد اسلام» بوده و هست.**

«سید جمال‌الدین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه‌سازی کرد و شالوده اصلی قبول حکومت مشروطه جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد. روزی که علمای بزرگ تهران و عتبات در صدر نهضت مشروطه قرار گرفته بودند، معلوم شد حسن ظن و حدس صائب سید جمال‌الدین درباره عنصر مشروطه‌ساز ایران به خطا نرفته بود و از حرکت ترمز تنباکو تا مهاجرت به قم و پشتیبانی علما از مشروطه

خواهان در برابر کودتای باغ شاه، همه جا روح او راهنمای کسانی بود که هر یک در مقام مقتدی الانامی قرار دارند.»<sup>۲</sup>

امتیاز دیگر سیدجمال این است که با اینکه به اصطلاح مردی تجددگرا بود و مسلمانان را به علوم و فنون جدید و اقتباس تمدن غربی می‌خواند و با بیسواد و بی‌خبری و عجز فنی و صنعتی مسلمانان به پیکار برخاسته بود، متوجه خطرهای تجددگرایی‌های افراطی بود. او می‌خواست مسلمانان علوم و صنایع غربی را فرا گیرند، اما با اینکه اصول تفکر مسلمانان (یعنی جهان‌بینی آنها) جهان‌بینی غربی گردد و جهان را با همان عینک ببیند که غرب می‌بیند، مخالف بود. او مسلمانان را دعوت می‌کرد که علوم غربی را بگیرند، اما از اینکه به مکتب‌های غربی بپیوندند، آنها را بر حذر می‌داشت. سیدجمال همان‌گونه که با استعمار سیاسی غرب پیکار می‌کرد، با استعمار فرهنگی نیز در ستیز بود؛ با متجددانی که می‌خواستند جهان را و احیاناً قرآن و مفاهیم اسلامی را از دیدگاه غربی تفسیر کنند، مبارزه می‌کرد؛ توجیه و تأویل مفاهیم ماوراء الطبیعی قرآن و تطبیق آنها را به امور حسی و مادی جایزه نمی‌شمرد.

سیدجمال هنگامی که از مصر به هند رفت و با افکار «سر سیداحمد خان هندی» که زمانی قهرمان اسلامی اصلاح در هند به شمار می‌رفت، آشنا شد و دید او سعی دارد مسائل ماوراء الطبیعی را به نام و بهانه علم، توجیه طبیعی کند، غیب و معقول را تعبیر محسوس و مشهود نماید، معجزات را که در قرآن نص و صریح است، به شکلی رنگ عادی و طبیعی دهد و مفاهیم آسمانی قرآن را زمینی کند، سخت ایستادگی کرد.

دردهایی که سیدجمال در جامعه اسلامی تشخیص داد عبارت بود از:

۱. استبداد حُکام
۲. جهالت و بی‌خبری توده مسلمان و عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن
۳. نفوذ عقاید خرافی در اندیشه مسلمانان و دور افتادن آنها از اسلام

روحانیت شیعه یک نهاد مستقل است؛ یک قدرت ملی است؛ همواره در کنار مردم و در برابر حکمرانان بوده است. از این رو سیدجمال در جامعه شیعه، اول به سراغ طبقه علما رفت و به آگاه‌سازی آنها پرداخت. این طبقه را بهترین پایگاه برای مبارزه با استبداد و استعمار تشخیص داد. از مضمون و محتوای نامه‌هایی که سید به علمای شیعه، خصوصاً نامه‌اش به زعیم بزرگ مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی «اعلی‌الله مقامه» و نامه دیگرش که صورت بخشنامه دارد و به سران علمای معروف و برجسته شیعه در عتبات و در تهران و مشهد و اصفهان و تبریز و شیراز و... نوشته است، این مدعا کاملاً پیدا است. سیدجمال تشخیص داده بود که در روحانیت شیعه اگر احیاناً افرادی رابطه نزدیک با مستبدان زمان خود داشته‌اند، وابستگی خود را با روحانیت و مردم و دین حفظ کرده‌اند و از آن اصل که در فقه مطرح است، یعنی «استفاده از پایگاه دشمن به سود مردم» پیروی کرده‌اند؛ و اگر احیاناً افرادی هم بوده‌اند - البته بوده‌اند - که واقعاً وابسته بوده‌اند، جنبه استثنائی داشته‌اند. و لهذا مردم شیعه پیوند محکم خود را با روحانیت شیعه در طول تاریخ نگسته‌اند.<sup>۱</sup>

روش سیدجمال در قبال روحانیت شیعه، تأثیر فراوانی داشت؛ هم در جنبش تنباکو که منحصراً به وسیله علما صورت گرفت و مشتی آهنین بود بر دهان

استبداد داخلی و استعمار خارجی و هم در نهضت مشروطیت ایران که به رهبری و تأیید علما صورت گرفت. در تاریخ سید جمال، به عنوان یک شخصیت مسلمان انقلابی آگاه، هرگز دیده نشده است که روحانیت شیعه را بکوبد یا تضعیف نماید؛ با آنکه شخصاً در اثر برخی ناآگاهی‌ها صدمات و آزارهایی هم دیده است.

آقای محیط طباطبایی می‌گویند:

**سید جمال، به عنوان یک شخصیت مسلمان انقلابی آگاه، هرگز دیده نشده است که روحانیت شیعه را بکوبد یا تضعیف نماید.**

همان‌گونه سید جمال که با استعمار سیاسی غرب پیکار می‌کرد، با استعمار فرهنگی نیز در ستیز بود؛ با متجددانی که می‌خواستند جهان را و احیاناً قرآن و مفاهیم اسلامی را از دیدگاه غربی تفسیر کنند، مبارزه می‌کرد.

سید به مسلمانان هشدار می‌داد که «روح صلیبی» همچنان در غرب مسیحی، بالاخص در انگلستان زنده و شعله‌ور است. غرب علی‌رغم اینکه با ماسک آزادمنشینی، تعصب را نکوهش می‌کند، خود در دام تعصب (خصوصاً تعصب مذهبی علیه مسلمانان) سخت گرفتار است.

نخستین

۴. جدایی و تفرقه میان مسلمانان، به عناوین مذهبی و غیر مذهبی  
۵. نفوذ استعمار غربی  
سید برای چاره این دردها و بدبختی‌ها از همه وسایل ممکن [اعم از] مسافرت‌ها، تماس‌ها، سخنرانی‌ها، نشر کتاب و مجله، تشکیل حزب و جمعیت، حتی ورود و خدمت در ارتش بهره جست. در عمر شصت ساله خود ازدواج نکرد و تشکیل عائله نداد. زیرا با وضع غیر ثابتی که داشت که هر چندی در کشوری به سر می‌برد و گاهی در تحصن یا تبعید یا تحت نظر بود، نمی‌توانست مسئولیت تشکیل خانواده را بر عهده گیرد.  
سید چاره دردهایی که تشخیص داده بود را در امور ذیل می‌دانست:  
۱. مبارزه با خودکامگی مستبدان: این مبارزه را چه کسی باید انجام دهد؟

مردم. مردم را چگونه باید وارد میدان مبارزه کرد؟ آیا از این راه که به حقوق پامال شده‌شان آگاه گردند؟ بدون شک این کار لازم است، اما کافی نیست. پس چه باید کرد؟ کار اساسی این است که مردم ایمان پیدا کنند که مبارزه سیاسی، یک وظیفه شرعی و مذهبی است. تنها در این صورت است که تا رسیدن به هدف از پای نخواهند نشست. مردم در غفلتند که از نظر اسلام «سیاست از دین و دین از سیاست جدا نیست». پس همبستگی دین و سیاست را باید به مردم تفهیم کرد.

اعلام همبستگی دین و سیاست و اعلام ضرورت شرعی، آگاهی سیاسی برای فرد مسلمان و ضرورت دخالت او در سرنوشت سیاسی کشور خودش و جامعه اسلامی، یکی از طرح‌های سید برای چاره‌جویی دردهای موجود بود. خود سید عملاً با مستبدان زمان درگیری داشت؛ مریدان خود را به مبارزه تحریک می‌کرد، تا آنجا که قتل ناصرالدین شاه به تحریک او منتسب شد.

۲. مجهز شدن به علوم و فنون جدید: ظاهرأ سید در این زمینه هیچ اقدام عملی از قبیل تأسیس و تشکیل مدرسه یا انجمن‌های علمی انجام نداد؛ همان بوده که در خطابه‌ها و نوشته‌های خود مردم را می‌خوانده است.

۳. بازگشت به اسلام نخستین و دور ریختن خرافات و پیرایه‌ها و ساز و برگ‌هایی که به اسلام در طول تاریخ بسته شده است: بازگشت مسلمانان به اسلام نخستین از نظر سید جمال به معنی بازگشت به قرآن و سنت معتبر و سیره سلف صالح است. سید در بازگشت به اسلام، تنها بازگشت به قرآن را مطرح نکرده است. زیرا او به خوبی می‌دانست که خود قرآن رجوع به سنت را لازم شمرده و به علاوه او به خطرات «حسبنا کتاب الله» که در هر

عصر و زمانی به شکلی بهانه برای مسخ اسلام شده است، کاملاً پی‌برده بود.

۴. ایمان و اعتماد به مکتب: سید در نشریات و خطابه‌های خود کوشش داشت مسلمانان را عمیقاً مؤمن سازد که اسلام قادر است به عنوان یک مکتب و یک ایدئولوژی، مسلمانان را نجات [دهد] و رهایی بخشد و به استبداد داخلی و استعمار خارجی پایان دهد. و (بالآخره) به مسلمانان عزت و سعادت ارزانی دارد. مسلمانان باید مطمئن باشند که برای تأمین سعادت خود نیاز به مکتب دیگر [ی] ندارند و نباید به جانب مکتب دیگر دست دراز کنند. از این رو در آثار و نوشته‌های خود به ذکر مزایای اسلام می‌پرداخت؛ از قبیل اعتبار دادن به عقل و برهان و استدلال و از قبیل اینکه تعلیمات اسلام بر اساس شرافت فرد انسانی و قابلیت او برای رسیدن به هر تعالی، به استثنای نبوت است و از قبیل اینکه اسلام دین عمل است، دین علم و سختکوشی است، دین جهاد و مبارزه است، دین اصلاح و مبارزه با فساد و [دین] امر به معروف و نهی از منکر است، دین عزت و عدم قبول ذلت است، دین مسئولیت است و....

سید مخصوصاً روی توحید اسلامی و اینکه اسلام توحید را جز بر مبنای یقین برهانی پذیرفته نمی‌داند و اینکه توحید برهانی و استدلالی ریشه سوز همه عقاید باطله است، تکیه فراوان داشت و معتقد بود جامعه‌ای که معتقد باشد اساسی‌ترین معتقداتش را باید با نیروی برهان و یقین، نه ظن و تخمین و نه تعبد و تقلید، به دست آورد، کافی است که زیر بار خرافه و اوهام نرود. پس باید مردم را به توحید برهانی دعوت کرد تا احترام و اعتبار عقل از نظر دینی برای آنها مسلم و مسجل گردد.

به همین جهت سید برای فلسفه الهی اسلامی ارزش قائل بود؛ فلسفه تدریس می‌کرد و پیروان خویش را به آموختن حکمت الهی اسلامی تشویق می‌کرد.



شاگرد وفادارش «محمد عبده»<sup>۴</sup> را به مطالعه فلسفه وادار نمود. گویند عبده دو دستنویس از «اشارات» بوعلی به خط خود نوشته و یکی را به ستایش از سید پایان داده است. ظاهراً در اثر همین تشویق سید بود که عبده به چاپ و نشر برخی کتب فلسفی پرداخت؛ «نجات» بوعلی و همچنین «البصائر النصیریة» ابن سهلان ساوجی و علی الظاهر قسمتی از «منطق المشرقین» بوعلی را برای اولین بار چاپ و نشر کرد. احمد امین در کتاب «ظهور الاسلام»<sup>۵</sup> می‌گوید: فلسفه با فکر شیعی سازگارتر است تا فکر سنی. بعد این چنین دلیل می‌آورد: «در زمان فاطمیان که شیعه بودند و بر مصر حکومت می‌کردند، فلسفه در مصر رواج داشت. با رفتن فاطمیان و حلول روح سنی، فلسفه از مصر رخت برپست. در عصر اخیر، سیدجمال که گرایش شیعی داشت به مصر آمد، بار دیگر فلسفه در مصر رواج یافت.»

و باز به دنبال همین برنامه که می‌خواست اسلام را مکتب و ایدئولوژی جامع و بی‌نیاز کننده معرفی کند، به دفاع از انتقادهایی که از اسلام در اروپا می‌شد، پرداخت؛ در اروپا علیه اسلام تبلیغ می‌شد که اسلام دین جبری و قضا و قدری است و آزادی فرد را نفی می‌کند و علت انحطاط مسلمانان، اعتقاد آنها به قضا و قدر جبری و کور است<sup>۶</sup> و می‌گفتند اسلام ضد علم است [و] دوری مسلمانان از علم را باید در تعمیمات خود اسلام جست.

سید در مجله «عروة الوثقی» و در مقاله‌ای مستقل، از نظریه اسلام درباره قضا و قدر دفاع کرد و آن را در شکل اسلامی‌اش نه تنها عامل انحطاط ندانست، برعکس، عامل ترقی و تعالی شمرد.<sup>۷</sup> همچنین به «ارنست رنان» فیلسوف فرانسوی معاصرش که به اسلام تاخته بود و آن را ضد علم و عامل انحطاط مسلمین به حساب آورده بود، پاسخ داد.<sup>۸</sup>

۵. مبارزه با استعمار خارجی، اعم

از استعمار سیاسی که در مسائل داخلی کشورهای اسلامی دخالت می‌کرد و استعمار اقتصادی که منجر به کسب امتیازات ظالمانه و غارت کردن منابع مالی و اقتصادی جهان اسلام می‌شد و استعمار فرهنگی که به نوعی فرهنگ زدایی از نظر فرهنگ اسلامی می‌پرداخت و آنها را به آنچه خود داشته و دارند، بی‌اعتقاد می‌کرد و برعکس، فرهنگ غربی را یگانه فرهنگ انسانی و سعادتبخش معرفی می‌کرد؛ تا آنجا که برخی روشنفکران مسلمان را معتقد ساخت که اگر شرقی می‌خواهد متمدن شود، باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود؛ خطش خط فرنگی، زبانش زبان فرنگی، طرز لباس پوشیدنش همان طرز لباس پوشیدن فرنگی، آدابش، مراسمش، تشریفاتش، ادبیاتش، عقایدش، فلسفه‌اش، هنرش و اخلاقش همه فرنگی شود.

سید طرح همستگی دین و سیاست را برای دو جبهه لازم می‌دانست: جبهه استبداد داخلی و جبهه استعمار خارجی. کوشش فراوان داشت که شعور مذهبی مسلمانان را برای مبارزه با استبداد و استعمار بیدار سازد و برای این برنامه، نسبت به هر برنامه اصلاحی دیگر حق تقدم قائل بود. کوشش‌هایی که بعدها متقابلاً از طرف عمال استعمار در جهت جدایی دین و سیاست (سکولاریسم) به عمل آمد که به نام «علمانیت»<sup>۹</sup> معروف شد و آتاترک را قهرمان بزرگ آن باید به شمار آورد، برای مقابله با همین طرح بود. اندیشه علمانیت را در جهان عرب، مسیحیان عرب تبلیغ کردند. واضح است که اگر همبستگی دین و سیاست اصل مسلم شناخته شود، مسیحیان عرب نقشی در جامعه نخواهند داشت. ولی تنها مسیحیان عرب نبودند که اندیشه علمانیت را تبلیغ می‌کردند؛ عده‌ای از مسلمانان نیز سخت طرفدار آن بودند؛ آن هم مسلمانان روشنفکر متدین. چرا؟

این مسلمانان در حقیقت از یک جریان دیگر رنج می‌بردند. و آن اینکه در جهان تسنن به حکم اینکه خلفا و سلاطین را «اولوالامر» می‌دانستند و اطاعت آنها را از جنبه دینی واجب می‌شمردند، همبستگی دین و سیاست به صورت در خدمت قرار گرفتن دین از طرف سیاست بود. آنان که طرفدار

حسن البنا / مؤسس  
اخوان المسلمین مصر و از  
پیروان سیدجمال



جدایی دین از سیاست بودند، این چنین جدایی را می خواستند؛ یعنی می خواستند خلیفه عثمانی یا حاکم مصری صرفاً یک مقام دنیایی شناخته شود، نه یک مقام دین و وجدان مذهبی و ملی مردم در انتقاد از او آزاد باشد. این سخنی درست بود. همبستگی دین و سیاست که امثال سیدجمال مطرح می کردند به معنی این نبود که به قول «کواکبی» استبداد سیاسی به خود قداست دینی بدهد، بلکه بر عکس، به معنی این است که توده مسلمان، دخالت در

**آرمان اصلاحی سیدجمال و جامعه ایده آکش در جامعه ای اسلامی خلاصه می شود که وحدت بر سراسر آن حاکم باشد؛ اختلافات نژادی، زبانی، منطقه ای و فرقه ای بر اخوت اسلامی آنها فائق نگردد و وحدت معنوی و فرهنگی و ایدئولوژیکی آنها را آسیب نرساند.**

سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسئولیت مهم دینی بشمارد. همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست، بلکه به معنی وابستگی سیاست به دین است.

عده ای از مسلمانان عرب که از علمانیت و جدایی دین از سیاست دفاع می کردند، نمی خواستند دخالت توده را در سیاست به عنوان یک وظیفه دینی انکار کنند؛ می خواستند اعتبار دینی و مذهبی مقامات سیاسی را نفی نمایند. البته جدایی دین و سیاست به مفهومی که آتاترک قهرمان آن بود، ترکیه را به بدبختی کشانید و به شکلی که در ایران عمل شد، به معنی بیرون کردن دین از صحنه سیاست بود که مساوی است با جدا کردن یکی از عزیزترین اعضای پیکر اسلام از اسلام.

چنان که می دانیم وابستگی دین به سیاست به مفهومی که در بالا طرح شد، یعنی مقام قدسی داشتن حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد. در شیعه هیچ گاه چنین مفهومی وجود نداشته است. تفسیر شیعه از «اولوالامر» هرگز به صورت بالا نبوده است.

۶. اتحاد اسلام: ظاهراً ندای اتحاد اسلام را در برابر غرب، اولین بار سیدجمال بلند کرده.<sup>۱</sup> منظور از اتحاد اسلام، اتحاد مذهبی که امری غیر عملی است، نبود. منظور، اتحاد جبهه ای و سیاسی بود؛ یعنی تشکیل صف واحد در مقابل دشمن غارتگر.<sup>۱۱</sup>

سید به مسلمانان هشدار می داد که «روح صلیبی» همچنان در غرب مسیحی، بالاخص در انگلستان زنده و شعله ور است. غرب علی رغم اینکه با ماسک آزادمندی، تعصب را نکوهش می کند، خود در دام تعصب (خصوصاً تعصب مذهبی علیه مسلمانان) سخت گرفتار است. سید، علی رغم آنچه فرنگی مابان تعصب را نکوهش می کنند، مدعی بود تعصب بد نیست. [او عقیده داشت] تعصب مانند هر

چیز دیگر، افراط و تفریط و اعتدال دارد. افراط در تعصب که در انسان حس جانبداری بی منطق و کور ایجاد می کند، بد است، اما تعصب به معنی «تصلب» و غیرت، حمایت از معتقدات معقول و منطقی، نه تنها بد نیست [که] بسیار مستحسن است. سید می گفت: «اروپائیان چون اعتقاد دینی مسلمانان را استوارترین پیوند میان آنان می بینند، می کوشند تا با نام مخالفت با تعصب، این پیوند را سست کنند، ولی خود، بیش از هر گروه و کیشی به تعصب دینی گرفتارند. گلا دستون، ترجمانی است از روح پطرس راهب؛ یعنی بازنمای جنگ های صلیبی.»<sup>۱۲</sup>

واقع بینی سید، پس از حدود نیم قرن به خوبی آشکار شد. آنگاه که افسر اروپایی فرمانده ارتش یهود در جنگ اول اعراب و اسرائیل، بیت المقدس را از مسلمانان گرفت و تحویل یهودیان داد و دولت صهیونیستی اسرائیل تشکیل شد، گفت: «الآن جنگ های صلیبی پایان یافت.»

روح اندیشه قومیت پرستی و ملیت پرستی و به اصطلاح ناسیونالیسم که به صورت های پان عربیسم، پان ایرانیسم، پان ترکیسم، پان هندوئیسم و... در کشورهای اسلامی با وسوسه استعمار (توسط روشنفکران) تبلیغ شد و همچنین سیاست تشدید نزاع های مذهبی شیعه و سنی و همچنین قطعه کردن سرزمین اسلامی به صورت کشورهای کوچک و قهراً رقیب، همه برای مبارزه با آن اندیشه ریشه کن کننده استعماری، یعنی «اتحاد اسلام» بوده و هست.

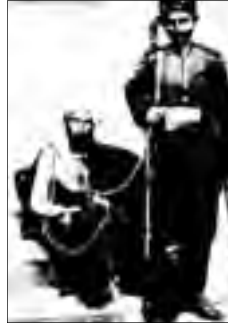
۷. دمیدن روح پرخاشگری و مبارزه و جهاد به کالبد نیمه جان جامعه اسلامی: سید جمال که می خواست مسیح وار بار دیگر روح اسلام راستین را به پیکر مسلمین پدمد و غیرت اسلامی آنان را به جوش آورد، اصل فراموش شده «جهاد» را پیش کشید و فراموش شدن این اصل را

عامل بزرگی برای انحطاط مسلمین تلقی کرد. اگر روح صلیبی هنوز در رگ و پیوند غربی هست، چرا مسلمانان روح مجاهدگری خود را از یاد ببرند؟ در کتاب «سیری در اندیشه‌های سیاسی عرب» می‌نویسد: «سید، انگلستان را نه تنها قدرتی استعماری، بلکه دشمن صلیبی مسلمانان می‌داندست و معتقد بود که هدف انگلستان نابودی اسلام است؛ چنان‌که یک بار نوشت: «انگلستان از این رو دشمن مسلمانان است که اینان از دین اسلام پیروی می‌کنند. انگلستان همیشه به نیرنگ‌های گوناگون می‌کوشد تا

بخشی از سرزمین‌های اسلامی را بگیرد و به قومی دیگر بدهد.<sup>۱۳</sup> گویی شکست و دشمنکامی اهل دین را خوش دارد و سعادت خویش را در زبونی آنان و نابودی داروندانشان می‌جوید...» یک نتیجه‌بیش ضد انگیسی سید، تمایل او به این بود که اسلام را دین پیکار و سخت‌کوشی بداند و از این رو، روی فریضه‌جهد بسیار تأکید کند. به نظر او، «در برابر حکومتی که مصمم به نابودی اسلام است، مسلمانان راهی جز توسل به زور ندارند.»<sup>۱۴</sup>

۸. مبارزه با خودباختگی در برابر غرب: مسلمانان در قرن سیزدهم هجری و نوزدهم مسیحی، یا از آنچه در غرب می‌گذشت بی‌خبر بودند و یا اگر سفری به غرب رفته بودند و کم و بیش از آنچه در جهان پیشرفته غرب می‌گذشت آگاه می‌شدند، سخت مرعوب یا مجذوب می‌شدند و از این‌که شوق اسلامی بتواند در برابر غرب مسیحی به نحوی (چه به شکل رقابت و چه به شکل مبارزه) قد علم کند، مأیوس بودند. گویند

میرزا رضا کرمانی  
از شاگردان سیدجمال



### سیدجمال در جامعه‌تسنن به سراغ علما نمی‌رفت؛ مستقیماً به سراغ خود مردم می‌رفت.

ناصرالدین شاه در بازگشت از یکی از مسافرت‌های فرنگ، به صدر اعظم خود گفت: ما هرگز به غرب نخواهیم رسید. تو فقط کاری بکن تا من زنده هستم صدایی از کسی بلند نشود!

#### آرمان سید

می‌توان گفت که آرمان اصلاحی سیدجمال و جامعه‌ایده‌آلش در جامعه‌ای اسلامی خلاصه

می‌شود که وحدت بر سراسر آن حاکم باشد؛ اختلافات نژادی، زبانی، منطقه‌ای و فرقه‌ای بر اخوت اسلامی آنها فائق

نگردد و وحدت معنوی و فرهنگی و ایدئولوژیکی آنها را آسیب نرساند؛ مردم مسلمان، مردمی باشند آگاه و عالم و واقف به زمان و آشنا به فنون و صنعت عصر و آزاد از هرگونه قید استعمار و استبداد؛ تمدن غربی را با روح اسلامی (نه با روح غربی) اقتباس نمایند؛ اسلام حاکم، همان اسلام نخستین باشد، بدون بودن پیرایه‌ها و ساز و برگ‌ها که بعدها در طول تاریخ به آن بسته شده است؛ روح مجاهدگری به مسلمانان باز گردد؛ احساس عزت و شرافت نمایند؛ زیر بار ظلم و استبداد و استعباد نروند.

تا آنجا که ما اطلاع داریم، سید آرمانی در مورد نظام آرباب و رعیتی حاکم بر جامعه اسلامی آن روز و همچنین در مورد نظام خانوادگی و هم نظام آموزشی علوم اسلامی که به آنها دلبستگی فراوان داشته ابراز نکرده است. معلوم نیست از نظر انطباق آن نظامات با موازین و معیارهای اسلامی، سید چگونه می‌اندیشیده است؟ همچنان‌که علی‌رغم مبارزه پیگیرش با حکومت‌های مستبد

زمان خود، فلسفه سیاسی - اسلامی را که خود می‌پسندیده دقیقاً عرضه نداشته است که به چه شکل و چه الگویی هست؛ شاید بدان جهت که مبارزات پیگیرش با استبداد و استعمار، امان نمی‌داده به این مسائل پردازد. و شاید بدان جهت که مبارزه با استبداد و استعمار را نخستین گام در راه انقلاب و رستاخیز اسلامی می‌دانسته و معتقد بوده ملت مسلمان هرگاه این گام اول را درست بردارد، در گام دوم، خود خواهد دانست که چه بکند. و ممکن است اینها را نوعی نقص و کمبود در کار سید تلقی کرد.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. رجوع شود به کتاب «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران» تألیف حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سری.
۲. نقش سید جمال‌الدین در بیداری مشرق زمین، ص ۵۲.
۳. تولدش در سال ۱۲۵۴ قمری و وفاتش (شهادتش) در ۱۳۱۴ بوده است.
۴. محمد عبده، یکی از بهترین شاگردان سیدجمال در شمال آفریقا (مصر) بود که بر مبنای فکری او «گروه اخوان المسلمین» شکل گرفت. اکنون این گروه یکی از بزرگ‌ترین تشکیلات سیاسی و فکری دنیا به حساب می‌آید.
۵. ج اول، ص ۱۹۰.
۶. رجوع شود به کتاب «انسان و سرنوشت» تألیف استاد مرتضی مطهری.
۷. همان مدرک و کتاب «سیدجمال‌الدین حسینی، پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی» تألیف آقای صدر واتی.
۸. رجوع شود به رساله «اسلام و علم» نوشته آقای سیدهادی خسرو شاهی.
۹. این لغت به همان معنی است که گفته شد، هر چند عربی‌نما است، در لغت نشانه‌ای از آن پیدا نکردیم.
۱۰. استاد محیط طباطبایی در کتاب «نقش سیدجمال در بیداری مشرق زمین» بحث جالبی در این زمینه کرده و نادر را پیشقدم دانسته‌اند.
۱۱. رجوع شود به مقاله «الغدیر و وحدت اسلامی» در کتاب «یادنامه علامه امینی» [یا کتاب «شش مقاله» اثر استاد شهید] و بحث‌های آقای محیط طباطبایی در کتاب نقش سیدجمال‌الدین در بیداری مشرق زمین، ص ۷۷ - ۱۲۸.
۱۲. دکتر حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، صفحه ۱۰۲.
۱۳. همان کاری که انگلستان به موجب اعلامیه بالفور در مورد فلسطین و به سود صهیونیست‌ها انجام داد.
۱۴. دکتر حمید عنایت، سیری در اندیشه‌های سیاسی عرب، ص ۱۰۱ - ۱۰۲.